

فصلنامه علمی کاوش‌نامه
سال بیستم، بهار ۱۳۹۸، شماره ۴۰
صفحات ۱۸۱ الی ۲۰۹

جایگاه زبان پارسی در افغانستان*

محمد یعقوب یسنا^۱

دانشجوی دکتری ادبیات فارسی دانشگاه یزد
و عضو هیئت علمی دانشکده زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دولتی البیرونی افغانستان

چکیده:

سیاست فرهنگی درباره زبان فارسی، پس از سده نوزده در افغانستان تغییر کرده است؛ معمولاً تلاش شده تا زبان فارسی از حوزه رسمی و ملی کنار زده شود و زبان‌های دیگر از جمله زبان پشتو در حوزه رسمی و ملی جای زبان فارسی را بگیرد؛ در حالی که زبان‌های دیگر در افغانستان، پیشینه و گستردگی زبان فارسی را از نظر اجتماعی، فرهنگی و کتابت ندارند. بنابراین در این مقاله کوشش شده تا خاستگاه و جایگاه زبان فارسی در گذشته و اکنون در افغانستان نشان داده شود و این دلایل نیز مشخص شود که چرا سیاست‌گذاری رسمی و فرهنگی حکومت‌های افغانستان معاصر در قبال زبان فارسی تغییر کرده است؛ اما با وصف، این تغییر سیاست‌گذاری فرهنگی رسمی، زبان فارسی بنا بر پیشینه فرهنگی و تاریخی و جایگاه اجتماعی همچنان از زبان‌های ملی و بیناقومی مردم افغانستان است و همه مردم افغانستان جدا از زبان‌ها و لهجه‌های محلی خود در عرصه عمومی و علمی به زبان فارسی سخن می‌گویند و می‌نویسند.

واژگان کلیدی: زبان فارسی، دری، تاجیکی، ایران، افغانستان، تاجیکستان و وحدت فرهنگی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۷/۲۴

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۷/۴/۱۱

۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: Yasna.kabuly@gmail.com

روش تحقیق

در این مقاله از تحقیق کتابخانه‌ای استفاده شده است. کتاب‌های معتبر علمی درباره زبان فارسی که توسط دانشمندان ایرانی، افغانستانی و مستشرقان نوشته شده‌اند دیده شده؛ در ضمن قوانین و مدارکی که بیان‌گر تغییر سیاست فرهنگی حکومت‌های افغانستان از پایان سده نوزده به بعد است، نیز بررسی شده است. بنا به اطلاعات و داده‌های به دست آمده از اسناد، پیشینه زبان فارسی از نظر تاریخی و فرهنگی، دیدگاه رسمی و سیاسی حکومت‌ها و وضعیت کنونی زبان فارسی در افغانستان بررسی شده است.

ضرورت و اهمیت تحقیق

بنا به استناد تاریخی و پیشینه فرهنگی مشترک، کشورهای ایران، افغانستان و تاجیکستان از کشورهای عمده حوزه تمدنی ایران فرهنگی است که میراث فرهنگی این حوزه تمدنی، میراث مشترک این سه کشور است. زبان فارسی از عمده‌ترین میراث مشترک فرهنگی تاریخی و معاصر ما (اقوام ایرانی) است. از آنجا که افغانستان متعلق به حوزه تمدنی ایران فرهنگی است، زبان فارسی از آغاز، زبان مردم افغانستان و همه اقوام ایرانی بوده است. فارسی‌زبانان بایستی نسبت به این میراث مشترک توجه داشته باشند؛ زیرا در زمان کنونی، هویت مردمان ایرانی (اقوام ایرانی) بسته به زبان فارسی است. بنابراین هر قدر به زبان فارسی در کشورهای فارسی‌زبان توجه شود و این رابطه تقویت یابد، به همان اندازه آثار، اندیشه و هویت فرهنگی ایرانی در منطقه و جهان توسعه می‌یابد. توجه داشته باشیم که هویت زبانی و فرهنگی ما بیشتر از هر زمانی در کشورهای فارسی‌زبان نیاز به همگرایی زبانی و فرهنگی دارد.

مقدمه

زبان پارسی یکی از زبان‌های مهم جهان در هزار سال پسین است که از چند نگاه

دارای اهمیت است:

یک: این زبان در حدود یکهزار و یکصد سال است که زبان کتابت است؛
دو: از هزار سال پیش به این سو، زبان رسمی دولت‌ها در آسیای میانه،
خاورمیانه (عراق عجم)، هند، ترکیه (روم شرقی) ایران و افغانستان بوده است؛
سه: زبان دوم دین در کشورهای اسلامی بوده است؛
چهار: در بین زبان‌های مکتوب زنده دنیا از نظر داشتن آثار مکتوب ادبی، کلامی
و... می‌تواند در رده نخست قرار بگیرد؛

پنج: زبان پارسی توانسته معرفت (اسطوره، افسانه، نقل، روایت و جهان‌بینی) اقوام
ایرانی را از دورترین دوران اساطیری (تقریباً سه هزار سال پیش از میلاد تا امروز) با
خود حمل کند، بنابراین، ما اگر از ایرانی و معرفت ایرانی سخن می‌گوییم، بنا به همین
حافظه فرهنگی اساطیری و تاریخی زبان پارسی است؛

شش: در ضمن رواج زبان پارسی دری در منطقه، زبان پارسی در جغرافیای
خراسان دیروز و افغانستان امروز از دوره صفاریان تا «سدوزایی»ها^۱ زبان کتابت و زبان
رسمی حکومت‌های افغانستان بوده است؛ اما پس از جنگ جهانی دوم موضع‌گیری
رژیم‌های سیاسی در افغانستان نسبت به زبان پارسی تغییر می‌کند، که این تغییر موضع،
بر سیاست، وحدت ملی و وحدت فرهنگی مردم افغانستان تأثیر منفی می‌گذارد.

پیشینه تحقیق

درباره زبان فارسی، پیشینه تاریخی و جایگاه فرهنگی و قلمرو زبان فارسی کتاب‌ها
و مقاله‌های زیادی از سوی دانشمندان ایرانی از جمله پرویز ناتل خانلری، محسن
ابوالقاسمی، زرین کوب و نفیسی؛ و مستشرقان از جمله ارنسکی، رودیگر اشمت، لازار
و زالمان نوشته شده است. اما به صورت خاص درباره پیشینه و وضعیت سیاسی و
فرهنگی فعلی زبان فارسی در افغانستان تحقیق چندانی صورت نگرفته است. بنابراین،
جایگاه زبان فارسی در افغانستان چه در ایران امروز و چه در جهان آنچنانکه بایسته
است، شناخته نشده و مغفول واقع شده است.

معمولاً در کتاب‌هایی که دربارهٔ زبان فارسی و زبان‌های ایرانی نوشته شده است، به زبان فارسی در افغانستان توجه نشده است؛ اگر اشاره‌ای هم شده این اشاره‌ها، آمار و مرتبه‌ای اشتباه از جایگاه زبان فارسی در افغانستان ارایه کرده‌اند؛ زیرا در این اشاره‌ها زبان فارسی از نظر آمار گویندگان و از نظر جایگاه فرهنگی در مرتبهٔ نخست دانسته نشده، بلکه مرتبهٔ زبان فارسی خیلی پایین در نظر گرفته شده است؛ درحالی‌که زبان فارسی در افغانستان از نظر آمار گویندگان، پیشینهٔ فرهنگی و تاریخی و کتابت جایگاه نخست‌را دارد.

تعدادی از دانشمندان و اهل رسانهٔ ایرانی دربارهٔ زبان فارسی در افغانستان علاقه نشان داده‌اند و اشاره‌هایی به زبان فارسی داشته‌اند. سعید نفیسی مقاله‌ای دارد در ۳ صفحه، به نام «ادبیات فارسی در افغانستان» که در فروردین ۱۳۲۸ نشر شده است. ایرج افشار در کتاب سه جلدی «افغان‌نامه» و در مقاله‌هایی که دربارهٔ زبان فارسی نوشته است، نیز اشاره‌هایی به زبان و ادبیات فارسی در افغانستان داشته است. محمدجعفر یاحقی در کتاب «جویبار لحظه‌ها» اشاره‌ای به زبان و ادبیات فارسی در افغانستان کرده و چند شاعر افغانستان را معرفی کرده است. کاووس بالازاده مصاحبه‌ای را با نویسندگان بلخ، به نام «افغانستان و نیازهای فرهنگی آن سامان» در ۸ صفحه انجام داده است.

توجه این بزرگان به ادبیات و زبان فارسی بیشتر ابراز علاقه به هم‌زبانی و فرهنگ مشترک بوده که مفید و ارزشمند است؛ اما به صورت خاص، وضعیت زبانی فارسی و سیاست رسمی حکومت‌های افغانستان در قبال زبان فارسی در افغانستان بررسی نشده است؛ از این نگاه، مقالهٔ کنونی می‌تواند بررسی نسبتاً همه‌جانبه از چگونگی سیاست رسمی و فرهنگی حکومت‌های افغانستان در قبال زبان فارسی باشد که بیانگر وضعیت و جایگاه زبان فارسی در افغانستان معاصر است.

در این مقاله، ضمن بررسی اهمیت سیاسی و فرهنگی زبان پارسی در افغانستان، با تکیه بر مستندات نشان داده می‌شود که زبان پارسی نه تنها زبان مردم ایران امروز بلکه

زبان تاریخی، زبان کتابت و رسمی مردم افغانستان (خراسان) و دولت‌های افغانستان (خراسان) نیز بوده است؛ علاوه بر آن با بررسی نسبتاً زبان‌شناسانه، تبیین می‌شود که زبان پارسی، دری، تاجیکی در سه کشور پارسی‌وان (فارسی‌وان) افغانستان، ایران و تاجیکستان یک زبان (پارسی / فارسی دری) است.

خاستگاه زبان پارسی دری

هر زبان خاستگاه محلی دارد؛ یعنی لهجه، گویش یا زبان یک محلّ خاص است که بنا به مناسبات بشری: سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... عمومیت پیدا می‌کند یا محلی می‌ماند. اگر فتوحات عرب‌ها در منطقه صورت نمی‌گرفت و دین اسلام در منطقه رواج پیدا نمی‌کرد؛ اکنون شاید در منطقه، زبانی غیر از زبان پارسی دری رواج می‌داشت. با ورود اعراب و گسترش اسلام در منطقه، جابجایی‌های زیادی صورت گرفت که یکی از این جابجایی‌ها، جابجایی‌های زبانی در کشورهای منطقه بود. بسیاری کشورهای منطقه از جمله مصر و کشورهای خاورمیانه، زبانشان را از دست دادند و زبان عربی جای زبان آنها را گرفت؛ از اینرو عرب‌زبان شدند. (یمین، ۱۳۸۲، ص ۳۴) تعدادی از کشورهای دیگر زبان‌های رسمی قبلی خود را از دست دادند اما زبان عربی نتوانست جایگزین آن زبان‌ها شود؛ زیرا یکی از زبان‌های محلی در منطقه بجای زبان رسمی قبلی، جابجا شد.

زبان پارسی یا زبان پارسی دری، یکی از زبان‌های محلی بود که پس از ورود اعراب و گسترش اسلام، به جای زبان‌های رسمی قبلی خراسان، آسیای میانه و ایران جابجا شد. در آسیای میانه (بخارا، سمرقند، اشک آباد (عشق آباد) و...) زبان‌های سغدی و پهلوی اشکانی (پارتی / پارته، پرثوی)، در خراسان پهلوی اشکانی و در ایران پهلوی ساسانی رسمیت داشت. (قیوم، ۱۳۸۵، ص ۶۵) پهلوی اشکانی مهمترین زبان رسمی در منطقه که دارای دو گویش رسمی بود (پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی) از رواج افتاد،

و جای خود را به یک زبان محلی دیگر از خانواده زبان‌های ایرانی که زبان پارسی دری در خراسان بود، داد.

اینکه زبان پارسی دری چگونه این اقبال را یافت که عمومیت و رسمیت پیدا کند، وابسته به رویدادهای سیاسی، اجتماعی و... در منطقه، بویژه در خراسان است.

زبان یک امر و رویداد اجتماعی است، بخصوص، توسعه، رواج و رسمیت یافتن زبان‌ها، به صورت جدی به رویدادهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ارتباط دارد. زبان بنیادی‌ترین و مهمترین نظام نشانه‌ای مورد استفاده بشر (یاکوبسن، ۱۳۸۵، ص ۲۸) یا یک جامعه زبانی است، که عمومیت و استفاده یک زبان خاص در جامعه، بی‌مناسبت به تحوّل‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در آن جامعه نیست. زبان پارسی دری نیز بنا به رویدادهای سیاسی در خراسان، این اقبال را یافت که عمومیت و رسمیت پیدا کند؛ اگر نه یکی از زبان‌های دیگر خانواده زبان‌های ایرانی در منطقه می‌توانست این عمومیت و رسمیت را پیدا کند. پس از اسلام، حکومت مرکزی منطقه غالباً در خراسان قرار داشت؛ این امر باعث شد که زبان پارسی دری، اهمیت پیدا کند و زبان دربار و حکومت شود.

این رویداد تاریخی را همه به یاد داریم که شاعران، یعقوب لیث صفّاری را به زبان عربی مدح می‌کردند؛ اما یعقوب لیث صفّاری گفت چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟ یعنی به زبانی که من می‌دانم برای من شعر بگویید. زبانی که یعقوب لیث می‌دانست، یکی از زبان‌های محلی مردم خراسان بود؛ یعنی زبان پارسی دری. این سخن یعقوب لیث به‌عنوان امیر و پادشاه منطقه، پیامد سیاسی و فرهنگی داشت. پیامد سیاسی‌اش اینکه زبان بیگانه را کنار بگذارید و به زبان خودتان اهمیت بدهید؛ پیامد فرهنگی‌اش اینکه زبان دری یا پارسی دری، زبان شعر و ادب، دربار و حکومت شد، یعنی رسمیت یافت. (تاریخ سیستان، ۱۳۹۲، ص ۲۱۵)

باید تأکید شود که جامعه یک‌زبان، افسانه است (یاکوبسن، ۱۳۸۵، ص ۴۲)؛ هیچ جامعه‌ای، نه در گذشته و نه اکنون، به صورت محض یک‌زبان نیست و نبوده است؛

بلکه پیوسته کثرت زبانی و گویشی در جامعه وجود داشته است؛ مهمتر از همه اینکه ذات زبان بر تحوّل، انشعاب و کثرت استوار است یعنی یک زبان در نهایت به زبان‌های متکثر می‌انجامد. کثرت‌گرایی زبانی در جامعه‌های باستان بیشتر از کثرت‌گرایی زبانی امروز بوده است؛ زیرا ارتباطات کم بوده، بنا به عدم ارتباطات، هر درّه و محل، گویش و زبان خود را داشته‌اند؛ امروزه در روستاهای صعب‌العبور یا دشوار راه بدخشان، هنوز اهالی هر روستا، زبان و گویش‌های خاص خود را دارند. با آنکه جوامع چندزبانه است، اما یک زبان از بین زبان‌های هم‌خانواده در جوامع، عمومیت و رسمیت پیدا می‌کند.

زبان‌های ایرانی به سه دوره زبانی تقسیم می‌شوند: زبان‌های ایرانی دوره باستان، زبان‌های ایرانی دوره میانه و زبان‌های ایرانی دوره جدید. هر دوره، در بین زبان‌های ایرانی یک زبان رسمیت و عمومیت داشته و زبان‌های دیگر، رواج محلی داشته است. زبان‌های ایرانی دوره باستان تا سال‌های ۱۰۰۰ و ۷۰۰ پیش از میلاد رواج داشته است و بعد به زبان‌های دوره میانه ایرانی تحوّل یافته است. (ابوالقاسمی، ۱۳۸۴، ص ۱۴) در دوره باستان، در بین زبان‌های ایرانی، زبان اوستایی عمومیت و رسمیت داشته است. دوره میانه زبان‌های ایرانی تا ورود اعراب و رواج اسلام در منطقه، کاربرد داشته و زبان پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی از زبان‌های عمده این دوره بوده است. بعد از اسلام، زبان‌های دوره میانه ایرانی به زبان‌های دوره جدید تحوّل یافته که زبان پارسی دری نتیجه تحوّل زبان‌های دوره میانه به دوره جدید است.

ارانسکی در کتاب «زبان‌های ایرانی» بر این نظر است که زبان‌های ایرانی از یک اصل مشترک، انشعاب کرده‌اند؛ با وصف انشعاب، اصل مشترک بینشان حفظ شده (ارانسکی، بی تا، ص ۲۶) و این اصل مشترک باعث شده تا یک زبان در بین زبان‌های ایرانی، زبان محوری باشد و زبان‌های دیگر به عنوان زبان‌های فرعی پیرامون زبان محور قرار بگیرند. بنابراین، از دوره باستان تا امروز در بین زبان‌های ایرانی یک زبان محوری وجود داشته است. زبان اوستایی در دوران باستان، زبان پهلوی در دوران

میانه و زبان پارسی دری در دوران جدید از زبان‌های محور بوده است. منظور از زبان محور، زبانی است که در ضمن عمومیت، زبان مکتوب و زبان رسمی دولت نیز باشد. نخستین کسی که از زبان دری نام برده، ابن مقفع (کشته شده به سال ۱۳۹ هجری) است. وی خاستگاه زبان دری را خراسان، بلخ و مشرق می‌داند. (شهرستانی، ۱۹۹۹، ص ۱) با آنکه در ایران برخی‌ها خاستگاه زبان پارسی دری را فارس می‌دانند و زبان پارسی دری را ادامه زبان هخامنشیان می‌دانند اما واقعیت این است که زبان هخامنشیان یا زبان پارسی‌ها در دوره هخامنشیان، گویشی از زبان اوستایی با تأثیرپذیری از زبان‌های بابلی بود.

پس از سقوط هخامنشیان توسط اسکندر، زبان دوره هخامنشیان از رسمیت می‌افتد. بعد از یونانیان، اشکانیان در منطقه به قدرت می‌رسند و زبان آنها که پارتی (پهلوی اشکانی) است، عمومیت و رسمیت پیدا می‌کند. جانشین امپراتوری اشکانی و ساسانیان است. زبان رسمی امپراتوری ساسانی نیز، پهلوی اشکانی است که فقط نسبت این زبان از اشکانی به ساسانی (پهلوی ساسانی) تغییر می‌کند. پهلوی ساسانی بنا به تأثیرپذیری از زبان‌ها و گویش‌های محلی فارس، با پهلوی اشکانی تفاوت می‌کند، اما این تفاوت در حد تفاوت گویشی است؛ بنابراین، پهلوی ساسانی گویش غربی پهلوی اشکانی است. پس نمی‌توان زبان پارسی دری را ادامه زبان هخامنشیان دانست و خاستگاه آن را فارس یا ایران امروز تصور کرد. زیرا زبان فارسی زبان حوزه تمدنی ایران است، چنانکه ایران نیز فقط نام یک کشور نیست بلکه نام یک حوزه تمدنی است؛ زیرا نام ایران و زبان پارسی دری متعلق به منطقه و یک قلمرو بزرگ فرهنگی است که کشورهای افغانستان، ایران، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، آذربایجان و... را در بر می‌گیرد که خاستگاه اساطیری جغرافیای ایران (ایرانویجه) نه در ایران امروز (فارس) بلکه در آسیای میانه، یعنی در خوارزم و نسیایا (سرزمین پارت‌ها) است که بعد بلخ و خراسان و فارس را نیز دربر گرفته است. خاستگاه زبان پارسی دری نیز خراسان بوده است که بعد عمومیت یافته و به قلمرو فرهنگی-زبانی امروز هویت و وحدت زبانی و فرهنگی بخشیده است.

بنابراین، بر اعتبار فرهنگی ایران و زبان پارسی دری همه‌ ما (ایران، افغانستان، تاجیکستان و...) حق داریم که نباید نسبت به این حق، باهم برخورد حذف‌گرایانه داشته باشیم؛ اما در صورتی که منظور از تحقیق، خاستگاه‌ها و شکل‌گیری نخستین هویت ایرانی و زبان پارسی دری باشد، نباید دست به جعل و فرافکنی بزنیم. پژوهشگران بنام ایرانی در پژوهش‌هایشان، جانب حقیقت را گرفته‌اند. پرویز ناتل خانلری در کتاب «دستور تاریخی زبان فارسی دری» می‌نویسد:

«منطقه رواج و رونق فارسی دری، چنانکه می‌دانیم، ابتدا در مشرق و شمال شرقی ایران بود و بیشتر، سخنوران و نویسندگان ایرانی (منظور از ایرانی سخنوران و نویسندگان فارسی‌وان است) که نام و آثارشان باقی است تا ایلغار مغول از مردم این قسمت کشور بودند که در دستگاه امیران و بزرگان صفاری و سامانی و غزنوی و سلجوقی به سر می‌بردند. شاعرانی که اشعارشان به شاهد لغات مهجور در لغت فرس اسدی (نیمه قرن پنجم هجری) آمده است، غالباً به یکی از شهرهای بخارا، سمرقند، هرات، بلخ، مرو، طوس، سرخس، قاین، سیستان یا شهرهای دورتر شمال شرقی فلات ایران و آبادی‌های دیگر خراسان منسوب‌اند.» (خانلری، ۱۳۸۲، ص ۹)

درباره هویت ایرانی و ایرانیت زرین‌کوب نیز به این نظر است که این هویت، از سوی هخامنشیان نه، بلکه با پارت و حضور شاهان اشکانی در منطقه پخش شده است: «کار دیگرشان (اشکانیان) که باز اهمیت دارد این است که مبانی ملیت را - با آنکه خودشان از ایرانی‌های شرقی بودند... - بنا نهادند و چنانکه می‌دانید اساس ملیت ایرانی در دوره اشکانی دو چیز بوده است: یکی همین افسانه‌های تاریخی پهلوانی ایران و یکی آیین زرتشت. با اینکه اینها خودشان تماماً زرتشتی نبوده‌اند اما چون بیشتر ایرانی‌ها زرتشتی بودند، کوشش کردند که کتاب مقدس زرتشتی را جمع‌آوری کنند، بلاش چهارم جمع‌آوری اوستا را شروع کرد.

افسانه‌های باستانی هم در همین زمان توسعه پیدا کرد و برای این است که نام پهلوان (یعنی اهل پهل، اهل پارت) بر روی قهرمان این افسانه‌ها باقی مانده است و

پهلوانان بزرگ افسانه‌ها از همین طوایف‌اند.» (زرین‌کوب، ۱۳۸۵، ص ۱۷۵) در ضمن، زرین‌کوب موقعیت ایریاناویجه (ایران‌ویج) را نیز در آسیای میانه می‌داند: «اما اقوام شرقی ایران آنهایی بودند که وقتی از ایریاناویجه پایین آمدند در شرق ایران در ولایتی که امروز به نام خراسان و افغانستان معروف است، همین‌طور پایین آمدند تا به حدودی که امروز سیستان می‌گوییم. تاریخ این اقوام همچنانکه پیش از این عرض کردم عبارت است از کشمکش دایم که بین ایرانی‌ها با دو دسته از مردم رخ داده است: یک دسته عبارتند از دیوان که همان سکنه بومی این مناطق باشند و...» (زرین‌کوب، ۱۳۸۵، ص ۶۷)

زرین‌کوب، در کتاب روزگاران (تاریخ ایران) موقعیت ایران‌ویج را در نواحی مجاور خوارزم و جیحون می‌داند:

«تیره‌های آریایی، قبل از ورود به فلات ایران، که در سنت‌های قوم، میانه دنیا (خونیرس) خوانده می‌شد، در هزاره دوم قبل از میلاد در جایی که ویژه قوم آریان (ایراناویجه) بود می‌زیستند، که گمان می‌رود این محل در نواحی مجاور خوارزم و جیحون بود. خاطره نیاکان نخست قوم، در این حدود به روایات آنها درباب کسانی چون گیومرس، هوشنگ، تهمورس و جمشید که نزد ایشان چهره‌های از نخستین انسان و نخستین پادشاه محسوب می‌شدند، و به این دوره از تاریخ باستانی قوم، رنگ اسطوره داد...» (زرین‌کوب، ۱۳۸۱، ص ۳۳)

با استناد به آرای این دو پژوهشگر ایرانی (خانلری و زرین‌کوب) و بنا به اشاره اسناد و آثار تاریخی دیگر از جمله الفهرست ابن‌ندیم، زین‌الخبار گردیزی، احسن‌التقاسیم فی معرفت‌الاقالیم مقدسی، معجم‌البلدان یاقوت حموی، المعجم شمس قیس رازی، سفرنامه ناصر خسرو و... ایران و هویت ایرانی و زبان پارسی دری خاستگاه ایران شرقی (خراسان و فرارود) دارد. بازهم آنچه که قابل تأکید است این است که زبان پارسی دری و هویت و اعتبار فرهنگی تاریخی و اساطیری ایران متعلق به یک قلمرو کلان فرهنگی - که شامل چند کشور، حداقل سه کشور افغانستان، تاجیکستان و ایران

باشد- می‌شود. باید گفته شود بسا هویت‌های فرهنگی و زبانی ایرانی ما(ایران فرهنگی) از هویت‌های به‌جامانده دوره امپراتوری اشکانیان است که به‌عنوان هویت در دوره امپراتوری ساسانیان پذیرفته شده است و ساسانیان و فارس/پارس‌ها هویت یکی از اقوام فاتح ایرانی(اشکانی) را پذیرفته‌اند، و به دین قوم فاتح(دین زرتشتی) را تمکین کرده‌اند. دین زرتشتی و کتاب اوستا نیز با پارت‌ها به فارس آورده شده است؛ دین فارس‌ها و هخامنشیان زرتشتی نبود. بنابراین در شکل‌گیری هویت، فرهنگ و زبان ایرانی، نباید تأثیر اشکانیان و پارت‌ها را فراموش کنیم.

بهرتر این است که به اعتبار فرهنگی مشترک خویش احترام بگذاریم و در تحقیق‌های خویش به برجسته‌سازی جنبه‌های مشترک تأکید کنیم و با بیان حقیقت، شریک بودن خود با دیگر کشورها را به ملت‌ها و مردم خود، در این میراث و اعتبار فرهنگی(ایران، اوستا، شاهنامه، آثار ادبی پارسی دری، زبان پارسی دری، نوروز، مهرگان، روایت‌های اساطیری و...) یادآور شویم.

پیشینه، رسمیت و رواج زبان پارسی در افغانستان

زبان پارسی دری در آغاز یکی از زبان‌های محلی مردم خراسان(زبان مردم بلخ، تخار، سیستان و...) بوده که پس از اسلام و بنا به تحولات سیاسی و فرهنگی در منطقه، این زبان، زبان رسمی و اداری دولت‌های خراسان نیز می‌شود. از دوره طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، خوارزم‌شاهیان، مغول، غوریان... و «ابدالیان» تاکنون زبان پارسی دری، زبان دربار، رسمی، اداری و کتابت در خراسان دیروز و افغانستان امروز بوده است.(شهرستانی، ۱۹۹۹، ص ۱۴)

اما آنچه ابهام ایجاد کرده است؛ تغییر نام کشورها در عصر حاضر است. نام خراسان تغییر می‌کند به افغانستان. نام ایران که نام حوزه تمدنی منطقه است، محدود می‌شود به بخشی از این حوزه تمدنی که ایران امروز است. سمرقند و بخارا به حاشیه می‌رود و نام اوزبیکستان، رسمیت می‌یابد. سرزمین پارت‌ها نیز به ترکمنستان و...

معروف می‌شود. این تغییر نام در جغرافیا و حوزه تمدنی ایران فرهنگی باعث سوء برداشت نسبت به جغرافیای حوزه تمدنی ایران فرهنگی می‌شود. درحالی‌که خراسان که بعد از اسلام مرکز سیاسی و فرهنگی حوزه تمدنی ایران فرهنگی بوده است؛ از حکومت طاهریان در هرات تا حکومت تیموریان در هرات، مرکز سیاسی (پایتخت) حکومت‌های حوزه تمدنی ایران فرهنگی، در خراسان بوده است.

بنابراین زبان پارسی دری که پس از اسلام در جغرافیای حوزه تمدنی ایران، زبان رسمی، زبان کتابت و زبان حکومت‌ها بوده؛ زبان مردم خراسان و زبان حکومت‌ها در خراسان نیز بوده است. اما پس از اینکه نام خراسان به افغانستان تغییر می‌کند؛ به نوعی تلاش صورت می‌گیرد تا از جغرافیای افغانستان، از نظر تاریخی، فرهنگی، زبانی، ادبی و... هویت‌زدایی شود. نخستین سوء برداشت که می‌تواند زمینه‌ساز این هویت‌زدایی باشد، تغییر نام خراسان به افغانستان است؛ برای اینکه افغانستان از نظر فرهنگی و تاریخی در جغرافیای فرهنگی و حوزه تمدنی ایران، نام فاقد مسمّا است؛ این فاقد مسمّا بودن، سوء تفاهم ایجاد کرده است که گویا این جغرافیا یک جغرافیای فاقد تاریخ فرهنگی است. دومین سوء برداشت که از جغرافیای افغانستان هویت‌زدایی کرده است، محدود شدن نام حوزه تمدنی ایران به ایران کنونی است؛ زیرا اعتبار تاریخی و فرهنگی حوزه تمدنی ایران فرهنگی (افغانستان، تاجیکستان و آسیای میانه و...) به کشور ایران امروزی تعلق گرفته است. البته این هویت‌زدایی از افغانستان و منطقه، خودبه‌خودی نبوده است، بلکه بنا به سیاست‌گذاری قدرت‌های استعماری در افغانستان و منطقه، ارتباط دارد.

زبان فارسی در آغاز شکل‌گیری جغرافیای سیاسی افغانستان

حکومت‌های افغانستان از دوره امان‌الله‌خان^۱، حتی پیشتر از آن تلاش کرده است تا از پیشینه فرهنگی و تاریخی افغانستان که خراسان باشد، هویت‌زدایی کنند و بگذارند که این هویت به ایران امروز تعلق بگیرد؛ حکومت ایران از دوره رضاشاه نیز کوشیده

است تا هر آنچه که متعلق به حوزه تمدنی ایران فرهنگی باشد، به کشور ایران نسبت بدهد و ایرانیزه کند. این سیاستگذاری‌های نادرست که شامل تغییر نام کشورها نیز می‌شود، باعث سوء تفاهم و مسئله در میراث و هویت حوزه تمدنی ایران بخصوص در جغرافیای خراسان دیروز که افغانستان امروز باشد، شده است؛ حتی کوشش شده است زبان پارسی دری، زبان مردم خراسان(افغانستان)، را نیز برچسپ غیرخراسانی بزنند، درحالی که جغرافیای خراسان را برچسپ غیرخراسانی زدند؛ زیرا سیاستگذاری رسمی حکومت‌های کنونی افغانستان قبول ندارند که افغانستان کنونی نامی است بر جغرافیای خراسان که جغرافیای سیاسی مشهور در منطقه و حوزه تمدنی ایران بوده است.

زبان پارسی دری که امروز در افغانستان، ایران، تاجیکستان، بخش‌های از ازبکستان و... رواج دارد، از دوره صفاریان تا اکنون زبان اداری مردم خراسان و حکومت‌های خراسان(افغانستان) بوده است.(شهرستانی، ۱۹۹۹، ص ۱۵) با آنکه زبان پارسی دری در خراسان و منطقه زبان مردم و زبان ادبی بود، اما زبان عربی در امور اداری و مکاتبات دیوانی کاربرد داشت. رونق و رواج زبان پارسی دری به‌عنوان زبان ادبی و دربار از قرن چهارم آغاز شد؛ این زبان باید جای خالی زبان‌های ایرانی را، از جمله زبان‌های رسمی حوزه تمدنی ایران فرهنگی - که زبان پهلوی اشکانی و ساسانی بود- می‌گرفت. این گرفتن جای خالی زبان‌های رسمی قبل از اسلام در حوزه تمدنی ایران فرهنگی، کاری ساده نبود، زیرا مهمترین زبان سیاسی و دینی در منطقه و جهان اسلام یعنی زبان عربی، رقیب زبان پارسی دری بود. بنابراین، در آغاز، زبان پارسی دری جایگاه خود را توسط شاعران در شعر و ادبیات تثبیت کرد تا اینکه در دوره سامانیان و غزنویان یکی از زبان‌های ادبی در جهان اسلام شد و از نظر اهمیت ادبی با ادبیات عرب در جهان اسلام رقابت می‌کرد که در نتیجه جایگاه زبان ادبی، فرهنگی و ملی را در حوزه تمدنی ایران فرهنگی پیدا کرد و جای خالی زبان‌های رسمی و فرهنگی ایران پیش از اسلام را گرفت و به‌عنوان زبان ملی و ادبی در جغرافیای حوزه تمدنی ایران فرهنگی رواج پیدا کرد. بنابر روایت ناصرخسرو در سفرنامه، حتی قطران تبریزی که زبان مادری اش یکی

از زبان‌های محلی فارس بود، اما زبان ادبی‌اش زبان پارسی دری بود و به پارسی دری شعر می‌سرود. (ناصرخسرو، ۱۳۷۳، ص ۹) در پایان قرن چهارم هجری زبان پارسی دری زبان ادبی سراسر حوزه تمدنی ایران فرهنگی شد که از عراق عجم (خاورمیانه) تا فرارود (آسیای میانه) را دربر می‌گرفت. در پایان قرن چهارم با سرودن شاهنامه، خطر اینکه زبان ادبی منطقه (حوزه تمدنی ایران فرهنگی) و زبان مردم عربی شود، رفع شد. اما هنوز زبان عربی در امور اداری و مکاتبات دیوانی رقیب زبان پارسی دری بود تا اینکه در دوران شاهان سلجوقی، زبان پارسی دری در امور اداری و مکاتبات دیوانی نیز جای زبانی عربی را گرفت. (خانلری، ۱۳۸۲، ص ۹) اگرچه فضل بن احمد اسفراینی در آغاز سلطنت سلطان محمود زبان اداری و مکاتبات دیوانی دربار را از زبان عربی به زبان پارسی دری تغییر داد، اما پس از اینکه فضل بن احمد اسفراینی از وزارت برکنار شد و به جای ایشان احمد بن حسن میمندی وزیر شد بنا به غرض‌های سیاسی که توجه خلیفه بغداد را به خود جلب کند، زبان اداری و مکاتبات دیوانی دربار سلطان محمود را به عربی تغییر داد. (صفا، ۱۳۸۹، ص ۱۸۶)

به هر صورت، زبان پارسی دری زبان کتابت، ادبی، فرهنگی و رسمی خراسان و ایران فرهنگی از قرن چهارم به این سو بوده است. اگر توجه خویش را نسبت به رواج و اهمیت زبان پارسی دری از دوره‌های خراسان به افغانستان معاصر معطوف کنیم، باز هم می‌بینیم در آغاز شکل‌گیری جغرافیای سیاسی ای به نام افغانستان که با حکمرانی احمد شاه ابدالی آغاز می‌شود، سال‌های سال زبان پارسی دری یگانه زبان کتابت، زبان اداری، رسمی و دولتی حکومت‌های افغانستان بوده است.

احمد شاه درانی سال ۱۷۴۷ میلادی به قدرت رسید. (غبار، ۱۳۶۶، ص ۳۵۴) بعد از به قدرت رسیدن «ابدالی»ها و «سدوزایی»ها، کم‌کم جغرافیای سیاسی ای در خراسان شکل گرفت که در نهایت نامش افغانستان شد. در دوره ابدالی‌ها و سدوزایی‌ها نیز یگانه زبان رسمی، کتابت و اداری زبان پارسی دری بود و زبان‌های دیگر از جمله زبان پشتو، از زبان‌های محلی و قومی بود که کاربرد محلی داشت؛ اما زبان پارسی دری بنا

به رواج و عمومیت تاریخی و فرهنگی، زبان محلی و قومی نه بلکه زبان ملی و دولتی بود؛ زیرا زبان پارسی دری زبان بینااقوامی در افغانستان بود، تمام مردم افغانستان از سال‌ها به این سو زبان پارسی دری را زبان ملی، مردمی و دولتی‌شان می‌دانستند و به این زبان می‌نوشتند و با همدیگر به زبان پارسی دری سخن می‌گفتند. در شهرها زبان مردم پارسی دری بود، در روستاها هر قوم لهجه و زبان محلی خاص خود را داشتند. بنابراین زبان پارسی دری، زبان سیاسی و فرهنگی بود که مبانی ملیت را شکل می‌داد و زمینه‌ساز هویت ملی و وحدت ملی بین اقوام افغانستان می‌شد؛ زیرا ملت بودن و ملت شدن نیاز به عناصر مشترک، بخصوص زبان مشترک دارد که باهم با این زبان مشترک افهام و تفهیم کنند.

زبان پارسی دری از آغاز دوره اسلام در خراسان دیروز و افغانستان امروز زبان مشترک اقوام ساکن در خراسان و افغانستان بود که وحدت ملی و فرهنگی توسط این زبان بین اقوام ساکن در خراسان و منطقه فراهم می‌شد. برای همین اهمیت سیاسی و وحدت بخش زبان پارسی دری بود که هیچ امیر و فرمانروایی قصد تغییر رسمیت زبان پارسی دری را به زبان دیگر نکرد؛ چون تشخیص می‌داد و می‌دانست که زبان دیگر نمی‌تواند اهمیت سیاسی و فرهنگی زبان پارسی دری را در خراسان و منطقه برای وحدت اقوام ساکن در منطقه داشته باشد؛ بنابراین، فرمانروایانی که زبان آنها پارسی دری نبود، هنگامی که در خراسان حکمران و فرمانروا شدند، نه تنها رسمیت زبان پارسی دری را پذیرفتند، خودشان نیز پارسی زبان شدند. غزنویان ترک بودند، سلجوقیان نیز ترک بودند، جانشینان چنگیز و تیموریان از قبایل مغول بودند، «ابدالی‌ها»، «سدوزایی‌ها» و «محمدزایی‌ها» پشتون بودند، اما همه رسمیت زبان پارسی دری را پذیرفتند و خودشان نیز به این زبان نه تنها سخن گفتند، بلکه شعر نیز گفتند برای نمونه شاهزادگان تیموری، بابر، احمد شاه ابدالی، تیمور شاه، شاه شجاع و... به این زبان شعر گفته‌اند و نوشته‌اند.

از زمانی که احمدشاه ابدالی به قدرت رسید، همه مکاتبات و مکالمات حکومتی به زبان پارسی دری بود و این روند تا دوره ظاهرشاه^۳ و پس از او کماکان حفظ شده است. (فضایلی، ۱۳۸۳، ص ۷۱) تا دوره نادرشاه، زبان پارسی دری یگانه زبان رسمی حکومت و زبان ملی اقوام افغانستان بود. سجع مهر سکه شاهان پشتون به زبان پارسی دری نوشته شده بود؛ سجع مهر سکه احمدشاه این چنین بود:

مژده که شد پادشاه میر جهان پهلوان احمد گیتی ستان وارث تخت کیان
این سجع بعد از فتح سرزمین هند این گونه تغییر کرد:
حکم شد از خالق بیچون به احمد پادشاه

سکه زن بر سیم و زر از پشت ماهی تا به ماه
(فضایلی، ۱۳۸۳، ص ۷۱)

احمدشاه ابدالی به زبان پارسی دری شعر دارد؛ تیمور شاه نیز شاعر و شعرشناس بود، در زبان پارسی دری شعرهای نسبتاً خوب دارد:

چون از کمین سرما ترکان کمان گشادند

بر کوهسار کابل خفتان ز نقره دادند

سلطان دی چو بگذشت بر تخت عاج فوجش

دست ادب به سینه در پیش ایستادند

فرمود تا نمایند تاراج گلستان را

دست تطاول آنها بر گلستان گشادند...

سجع سکه زر و سیم تیمورشاه^۴ چنین بود:

چرخ می آرد طلا و نقره از خورشید و ماه

تا زند بر چهره نقش سکه تیمور شاه

(فضایلی، ۱۳۸۳، ص ۷۸)

سجع سکه امیر دوست محمدخان این گونه بود:

امیر دوست محمد به عزم جنگ و جهاد

کمر بیست و بزد سگه، ناصرش حق باد

(فضایلی، ۱۳۸۳: ۹۷)

شاه شجاع^۵ بر سگه‌اش این بیت را می‌نویسد:

سگه زد بر سیم و زر روشن تر از خورشید و ماه

نور چشم دُرّ دران شه شجاع

سجع سگه امیر محمد افضل خان این گونه بود:

دو فوج مشرق و مغرب زهم مفصل شد

امیر ملک خراسان محمد افضل شد

(رهین، ۱۳۸۵، ص ۲۱۰)

در بیت سگه احمدشاه دیده می‌شود که احمدشاه خود را وارث تخت کیان می‌داند

و در بیت سگه محمد افضل خان دیده می‌شود افضل خان خود را امیر خراسان می‌خواند.

بنابراین تا دوره سدوزایی‌ها و احمدزایی‌ها هنوز نام افغانستان خراسان بوده است و

شاهان پشتون به کیانی بودن و خراسانی بودن و به اینکه زبان رسمی، ادبی و ملی‌شان

پارسی دری است، افتخار می‌کرده‌اند؛ بعدهاست که به برتری‌جویی‌های قومی و زبانی

دامن زده شده و این برتری‌جویی‌ها و عصبیت‌ها باعث شکنندگی در فهم وحدت ملی

می‌شود؛ زیرا به نوعی کوشش می‌شود تا مهمترین عنصر مشترک ملی را که زبان پارسی

دری است از اقوام افغانستان بگیرند و به جای آن زبانی را جایجا کنند که این زبان

(زبان پشتو) بینااقوامی نیست و اقوام نمی‌توانند با آن افهام و تفهیم کنند؛ اینجاست که

بین اقوام احساس بیگانگی پیدا می‌شود و وحدت سیاسی و ملی بین اقوام و حکومت،

دچار شکنندگی می‌شود.

آغاز تغییر سیاست فرهنگی در قبال زبان فارسی در افغانستان

در زمان امان‌الله‌خان، محمود طرزی کوشش می‌کند تا در کنار زبان پارسی دری که

زبان رسمی و ادبی دولت است، زبان و لهجه‌های محلی اقوام افغانستان نیز وارد مطبوعات افغانستان شود؛ این اقدام محمود طرزی، اقدامی است مدرن و درست. اما فقط به زبان پشتو که یکی از زبان‌های محلی و قومی افغانستان است توجه می‌شود و این زبان وارد مطبوعات و زبان اداری می‌شود و به زبان‌های محلی اقوام دیگر توجه نمی‌شود. درحالی‌که زبان پارسی دری زبان یک قوم خاص و زبان محلّ خاص در افغانستان نیست بلکه زبان تاریخی، ادبی، رسمی و ملی اقوام افغانستان است و اقوام افغانستان از این زبان به‌عنوان عنصر مشترک ملی برای وحدت سیاسی و ملی استفاده می‌کردند و می‌کنند؛ زیرا هیچ زبان دیگر در افغانستان این امکان تاریخی، ادبی و بینااقوامی را ندارد که از آن به عنصر مشترک ملی و به زبان مشترک ملت برای وحدت ملی استفاده شود. محمود طرزی می‌کوشید تا زبان پشتو، جایگزین زبان پارسی دری شود؛ او بنا به آگاهی فرهنگی، ادبی و تاریخی که از پیشینه زبان پارسی دری در افغانستان داشت می‌دانست که این کار ممکن نیست. در یادداشت و نوشته‌های محمود طرزی دیده می‌شود که تلاش دارد تا به زبان پشتو که یکی از زبان‌های قومی در افغانستان است امتیاز داده شود اما به گنجایشی که زبان پارسی دری دارد و دیگر زبان‌ها این گنجایش را ندارد نیز اشاره می‌کند:

«وقتی که اعلیحضرت احمدشاه بابای غازی^۶ به تأسیس و استقلال سلطنت افغانیه کامیاب آمد، امورات دفتر و کارهای کتابت و میرزایی، و از جمله خواندن و نوشتن دولتی که اساس امور سلطنت بر آن موقوف است، به زبان فارسی و به دست همان فارسی‌زبانان بود که از یادگارهای حکومت پیشین ایران باقی مانده بودند. زبان افغانی (منظور زبان پشتو است) به درجه‌ای اصلاح نیافته بود که به یکباره امور دفتری و کارهای کشوری به آن زبان تحویل شود....»

بنابر سبب‌هایی که به‌طور اجمال بیان شد از آغاز تأسیس استقلال دولت افغانیه، زبان رسمی دولتی ما، زبان فارسی شده مانده است. بعد از اینها هم به سبب بعضی غوایل خارجی و اختلافات داخلی هیچ کس در پی اصلاح و ترقی زبان افغانی (پشتو) و

تبدیل رسومات دولتی از زبان فارسی به زبان افغانی و جایگزینی آن به عنوان زبان رسمی نبوده است.

...مردم نفس پایتخت و اکثر شهرهای بزرگ، نایب‌الحکمه نشین‌ها، اکثراً به زبان فارسی سخن می‌گویند. در عموم دفاتر و محاکم رسمی دولتی، زبان فارسی از آغاز تأسیس و تشکیل یافتن حکومت مستقله افغانیه به درجه‌ای نفوذ یافته که تبدیل و تحویل آن خیلی مشکل است. زبان دربار و خاندان سلطنت، خواه در وقت حکومت سدوزایی درانی و خواه در وقت حکومت محمدزایی درانی، فارسی بوده و هست.

بنابراین، هیچ‌کس نمی‌تواند حکم دهد که زبان رسمی دولتی ما دفعتاً به زبان افغانی تبدیل یابد. یک محذور دیگری هم است و آن این است که زبان فارسی، نسبت به زبان افغانی یک عمومیت و اهمیت بیشتر دارد. مثلاً زبان افغانی منحصر و محصور به خاک پاک افغانستان و همین چند میلیون افغان است. حال آنکه زبان فارسی غیر از آنکه زبان عمومی تمام مملکت دولت همسایه ما ایران است، در تمام ممالک ماوراءالنهر و ممالک هندوستان حتی در ممالک عثمانی نیز معروف و متداول است و از اجزای مهمتر زبان‌های اسلامی اهل شرق شمرده می‌شود. یک جزو مهم زبان ترکی عثمانی و ترکی ماوراءالنهر و اردوی هندی را زبان فارسی تشکیل می‌دهد که به این سبب‌ها اگر زبان رسمی دولتی افغانستان زبان فارسی باشد بی‌آنکه ضرری بر آن مترتب شود، از فایده‌های سیاسی هم خالی نیست. (فضایلی، ۱۳۸۳، ص ۱۴۲)

در سخنان محمود طرزی^۷ چند نکته مهم و جدی درباره زبان پارسی دری و رواج آن در افغانستان، در دربار و دولت دیده می‌شود:

یک: زبان پارسی دری قبل از دوره ابدالی‌ها، سدوزایی‌ها و احمدزایی‌ها زبان مردم و حکومت‌های خراسان بوده است که پس از روی کار آمدن حکومت ابدالی‌ها نیز این زبان بنا به پیشینه و رواج خویش، یگانه زبان رسمی حکومت ابدالی‌ها، سدوزایی‌ها و احمدزایی‌ها بوده است.

دو: زبان پارسی دری، زبان ملی و بینااقوامی مردم افغانستان بوده که ممکن نبوده به جای آن، زبان دیگر رسمی شود.

سه: زبان پشتو، یک زبان محلی و قومی بوده که هنوز اصلاح نشده بوده و به اندازه کافی توسعه و گنجایش نداشته که زبان اداری و رسمی یک دولت باشد؛ بنابراین ناممکن بوده که در آن زمان، زبان رسمی و اداری دولت شود.

چهار: زبان خاندان سلطنتی نیز پارسی دری بوده است و به زبان پارسی دری صحبت و تکلم می کرده اند.

پنج: تلاش هایی وجود داشته است که زبان پشتو، به عنوان زبان ملی، رسمی و دولتی شود و جای زبان پارسی دری را بگیرد و زبان پارسی دری کنار زده شود اما از نظر رواج، پیشینه و بینااقوامی بودن زبان پارسی دری ناممکن بوده است که جای زبان پارسی دری را زبان پشتو بگیرد.

شش: زبان پارسی دری به عنوان زبان رسمی دولت، برای دولت و مردم افغانستان دارای اهمیت سیاسی بوده است.

با آنکه محمود طرزی رسمیت یافتن زبان پشتو را به عنوان زبان رسمی بجای زبان پارسی دری مطرح می کند اما از نظر فرهنگی، ادبی، کتابت و رواج اجتماعی زبان پارسی دری، درک می کند که غیر از اینکه زبان پارسی دری همچنان رواج و عمومیت داشته باشد، چاره ای دیگری نیست.

آغاز سیاست فارسی ستیزی در افغانستان

اما پس از دوره امان الله خان و با آغاز حکومت نادرشاه، درک درست از رواج و عمومیت زبان ها صورت نگرفت، بلکه به جای درک درست از کاربرد و رواج زبان ها نسبت به زبان ها با عصبیت برخورد شد و برخوردهای غیر علمی به تعصبات زبانی دامن زد.

محمد گل خان مهمند، وزیر داخله (۱۳۱۰) اقدام به پارسی دری ستیزی کرد که این اقدام شامل حذف و طرد زبان پارسی دری نه تنها از دواير دولتی حتی از مؤسسه‌های تعلیمی و خانه و بازار بود. ایشان برای حذف و طرد زبان پارسی دری در ولایات شمال کشور مأمور شد و در آنجا برترجویی قومی و زبانی را به اجرا گذاشت، حتی کسانی که عرایضشان را به زبان غیر از پشتو می‌نوشتند؛ به خواسته‌های آنها رسیدگی نمی‌کرد و می‌گفت عرایض خود را به پشتو بنویسند. (فضایلی، ۱۳۸۳، ص ۱۶۸) این عصبیت محمد گل خان را محمد هاشم خان نیز ادامه داد؛ تا اندازه‌ای که برای یک دوره کتاب‌های درسی فقط به پشتو چاپ شد و زبان پارسی دری از کتاب‌های درسی و مؤسسات تعلیمی حذف شد، اما بنا به کمبود منابع بشری یعنی نبود معلم که به این زبان تدریس کند و اکثریت بودن پارسی زبان مردم کشور، این اقدام نتیجه نداد.

تا اینکه در لویه جرگه ۱۳۴۳ تلاش صورت گرفت که در قانون تنها زبان پشتو، زبان رسمی دولت باشد، اما این اقدام مورد اعتراض تعدادی از اعضای جرگه قرار گرفت (غبار، ۱۳۶۶، ص ۳۴۲) که در نتیجه زبان پشتو و پارسی دری هر دو به عنوان زبان رسمی پذیرفته شد، اما با این جنجال که فارسی زبان جدا است و دری زبان جدا؛ بنابراین در این قانون زبان دری را جدا از پارسی دانسته، به نام دری ثبت کردند؛ درحالی‌که نام این زبان، پارسی دری است و پارسی دری نام مکمل زبانی است که بیشتر از هزار سال زبان رسمی حکومت‌های خراسان و زبان اقوام ساکن در خراسان و منطقه بوده است و هزارها کتاب به این زبان نوشته شده و دارای کتابت و نوشتار واحد است. با اینهمه تحریکات تعصب‌برانگیز زبانی پایان نیافت، حتی یادگیری اجباری زبان پشتو در فرمان سال ۱۳۱۵ از طرف دولت صادر شد:

«... امر بدهید که مأمورین لشکری و کشوری مربوط، خود را مکلف نمایند که در مدت سه سال لسان افغانی را آموخته و در محاوره و کتابت مورد استفاده قرار بدهند...» (فضایلی، ۱۳۸۳، ص ۱۷۲) با این همه اقدامات تعصب‌برانگیز، جالب این بود؛ خاندان

سلطنتی که از قوم پشتون افغانستان بودند، ظاهرشاه و حتّی داوود خان^۱ پشتو را نمی‌دانستند و به پارسی دری می‌نوشتند و صحبت می‌کردند.

زبان پارسی یک زبان است نه سه زبان: فارسی، دری و تاجیکی

پارسی دری ستیزی به شیوه‌های متفاوت و از مسیرهای متفاوت، جریان دارد. رسانه بی‌بی‌سی، نسبت به زبان پارسی دری برخورد خاص خود را دارد که با این برخورد خاص می‌خواهد برای پارسی دری مسأله‌سازی کند و این زبان را سه زبان (فارسی، دری و تاجیکی) معرفی کند.

این برخورد نیز یکی از سیاستگذاری‌های فرهنگی استعماری در سطح منطقه و جهان نسبت به زبان پارسی دری است که پیامد خاص خود را دارد. سیاست فرهنگی رسمی و دولتی افغانستان نیز از سیاستگذاری جدایی زبان فارسی و دری حمایت می‌کند و همیشه تأکید می‌کند که فارسی، زبان ایرانی‌هاست و دری جدا از زبان فارسی است؛ کسانی که در افغانستان می‌گویند ما فارسی‌زبانیم و زبان ما پارسی دری است، حکومت به آنها برچسب ایران‌گرایی و جاسوسی برای بیگانه می‌زند.

اما نمی‌شود نسبت به شناخت واقعی یک زبان سلیقه‌ای و با غرض‌های قومی و سیاسی برخورد کرد. با وصفی که زبان یک رویداد و امر پویا، متحوّل و قابل تغییر است، بایستی تغییر و تحوّل در زبان‌ها را به رسمیت بشناسیم؛ و از این رهگذر به سراغ شناخت زبان‌ها برویم.

برای شناخت زبان، دو رویکرد وجود دارد: رویکرد «درزمانی» و رویکرد «همزمانی». رویکرد درزمانی، تحوّل و تغییر یک زبان را در طول تداوم‌اش به بررسی می‌گیرد که چگونه یک زبان به چند زبان تبدیل شده است؛ کدام شاخه‌هایش ادامه یافته است و کدام شاخه‌هایش از بین رفته است؛ دلیل و علّت چه بوده است. رویکرد همزمانی به شناخت یک زبان در مقطعی از زمان می‌پردازد. بنابراین در رویکرد

همزمانی، بیشتر تکیه بر ساخت و عناصر دستوری یک زبان است تا به عوامل و رویدادهای بیرونی که بر یک زبان تأثیر گذاشته است.

اینجا برای شناخت از زبان پارسی دری و اینکه زبان پارسی دری یک زبان است نه دو زبان و سه زبان از رویکرد همزمانی استفاده می‌شود و نشان داده می‌شود که بنابر کدام شواهد علم زبان‌شناسی، فارسی، دری و تاجیکی یک زبان است که پارسی دری نام دارد؛ هنوز این زبان به دو زبان و سه زبان تحوّل نیافته است؛ در این شکلی نیست که در آینده و حتی صدسال بعد، حتی پیش‌بینی نمی‌توان کرد که زبان چه سرنوشتی خواهد داشت، بنابراین قضاوتی را که دربارهٔ این زبان انجام می‌دهیم فقط در زمان کنونی است.

از نظر تاریخی، تا اینجای نوشته، بارها به خاستگاه، رواج و رسمیت این زبان در خراسان و منطقه، برخورد حکومت‌ها با این زبان، و سرانجام عمومیت و رسمیت این زبان در افغانستان معاصر و در دورهٔ حکومت ابدالی‌ها، سدوزایی‌ها و احمدزایی‌ها پرداخته شد که مبین این بود، یعنی زبان پارسی دری یکی از زبان‌های ایرانی است که خاستگاه آن ایران شرقی یا شرق ایران بوده، پس از اسلام که زبان پهلوی اشکانی و ساسانی از رواج و عمومیت می‌افتد، به‌جای آنها زبان پارسی دری عمومیت، رسمیت و کتابت می‌یابد.

در ضمن روایت تاریخی زبان پارسی دری، آثاری که از قرن چهارم به این‌سو به این زبان نوشته شده است، دارای کتابت، نوشتار و الفبای واحد است؛ تفاوت نمی‌کند که این اثر در شیراز نوشته شده، یا در سمرقند و بخارا، یا در غزنه یا در هند و ترکیه؛ رودکی در *ماوراءالنهر* شعر می‌سرود، سنایی در غزنه، حافظ در شیراز، مولانا در قونیه، غالب و بیدل در هند، اقبال در پاکستان و... اما همهٔ اینها نویسندگان و شاعران یک زبان هستند که زبان و کتابت واحد دارند.

نگاه زبان‌شناسانه با دریافت زبان‌شناسی همزمانی نیز نشان‌دهندهٔ این است که هنوز هم زبان پارسی دری در افغانستان، ایران، سمرقند و بخارا و تاجیکستان، یک زبان

است. دلیل وجود آواشناسی و واج شناسی مشترک؛ داشتن واژگان مشترک؛ دستور زبان مشترک. قاعده دستور زبان پارسی دری است: فاعل + (مفعول/ مسند/ متمم) + فعل. یعنی نخست گروه اسمی و بعد گروه فعلی می‌آید. اگر گفتار و نوشتار مردمانی را که در هر کشوری به زبان پارسی دری سخن می‌گویند و می‌نویسند، در نظر بگیریم از قاعده واحد جمله‌سازی و نظام نسبتاً واحد واژگانی استفاده می‌کنند.

بنابراین، هنگامی می‌توانیم از زبان واحد سخن بگوییم که حداقل دو عنصر مشترک داشته باشد: یک، ذخیره واژگان مشترک؛ و دو، قاعده جمله‌سازی مشترک. در بسا موارد، بین زبان پارسی دری و پشتو، و بین پارسی دری و عربی واژگان مشترک داریم اما قاعده دستوری مشترک نداریم. اگر بخواهیم نمونه بدهیم: «د افغانستان ملی بانک» (پشتو)؛ «بانک ملی افغانستان» (پارسی دری). واژه‌های به‌کار رفته در این دو عبارت، مشترک هستند اما قاعده‌ای که این واژه‌ها را به هم ربط می‌دهد مشترک نیست؛ بنابراین می‌گوییم که این دو عبارت، شامل دو زبان است؛ زیرا دستور شان فرق می‌کند. اگر به این جمله نگاه کنیم، در این جمله اکثر واژه‌ها عربی است، اما جمله عربی نیست: «انسان از نظام اخلاقی جامعه‌اش، تأثیر می‌پذیرد». در این جمله، واژه‌هایی انسان، نظام، اخلاق، جامعه و تأثیر، عربی هستند اما در شیوه جمله‌سازی از قاعده جمله‌سازی پارسی دری استفاده شده است؛ بنابراین معنای این جمله را نه یک عرب زبان می‌داند و نه قبول دارد که زبان این جمله عربی است. اما هنگامی که ما در افغانستان می‌نویسیم یا می‌گوییم: «رییس جمهور افغانستان دیروز با سرمنشی سازمان ملل در مقر سازمان ملل دیدار و گفت و گو کرد». این جمله را در ایران، تاجیکستان، سمرقند و بخارا نیز همین‌گونه می‌گویند و می‌نویسند؛ و از هر گویشور زبان پارسی دری هر منطقه‌ای که بپرسند، این جمله را می‌داند؟ پاسخ بله است؛ بنابراین، می‌گویند این جمله پارسی است. از نظر واقعیت‌های تاریخی و فرهنگی‌ای که ارایه شد، زبان پارسی دری یکی از زبان‌های ایرانی است که در حوزه تمدنی ایران فرهنگی زبان مشترک این حوزه تمدنی بوده و است؛ اصولاً وحدت هویت فرهنگی حوزه تمدنی ایران فرهنگی را پس از

تقسیم حوزه تمدنی ایران فرهنگی به جغرافیای سیاسی ایران، افغانستان، تاجیکستان و... زبان پارسی دری حفظ کرده و از عناصر مهمی وحدت فرهنگی ما به عنوان یک خلق فرهنگی فراتر از جغرافیاهای سیاسی است.

زبان پارسی دری زبانی نیست که در افغانستان بعدها رواج یافته باشد، زبان پارسی از آغاز دوره اسلام و حتی به استناد «سرود آتشکده کرکویه»^۹ پیش از اسلام در افغانستان رواج داشته و زبان مردم بوده است. آنچه که در منطقه و در ایران این تصور را برمی‌انگیزد که مردم افغانستان چگونه پارسی زبان شدند یا زبان پارسی چگونه در افغانستان رواج پیدا کرد، از نام افغانستان ناشی می‌شود؛ زیرا نامگذاری افغانستان برخشی از قلمرو ایران که به نام خراسان یاد می‌شد، این تصور را ایجاد کرده است که گویا افغانستان به حوزه تمدنی ایران فرهنگی تعلق نداشته و متعلق به جغرافیای ایران باستان نبوده است. برای اینکه این نام (افغانستان^{۱۰}) از نظر فرهنگی و تاریخی با اساطیر و روایت‌های فرهنگی ایران باستان بیگانه و بی ارتباط است. این بیگانگی باعث شده تا پیشینه و جایگاه ما در حوزه تمدنی ایران فرهنگی در نظر جهانیان و حتی در نظر ایرانیان امروز، دچار ابهام شود و ناشناخته بماند.

نتیجه‌گیری

وحدت زبان پارسی (فارسی) در کشورهای پارسی‌زبان بیشتر از هر زمان دیگر نیازمند توجه است؛ زیرا این وحدت از طرف رسانه‌ها و سیاست‌گذاری‌های فرهنگی غربی مورد تخریب و واگرایی قرار می‌گیرد که گویا زبان دری در افغانستان و تاجیکی در تاجیکستان، زبان‌های جدا از زبان فارسی هستند؛ در حالی که زبان هر سه کشور یک زبان است که همان زبان پارسی یا پارسی دری است.

بنابه استناد تاریخی و پیشینه فرهنگی مشترک، کشورهای ایران، افغانستان و تاجیکستان از کشورهای عمده حوزه تمدنی ایران فرهنگی است که میراث فرهنگی این حوزه تمدنی، میراث مشترک این سه کشور است. زبان فارسی از عمده‌ترین میراث

مشترک فرهنگی تاریخی و معاصر ما (اقوام ایرانی) است. زبان فارسی، زبانی نیست که بعدها در افغانستان رواج پیدا کرده باشد؛ مردم افغانستان متعلق به حوزه تمدنی ایران فرهنگی هستند، زبان فارسی از آغاز، زبان مردم افغانستان بوده، همانگونه که زبان همه اقوام ایرانی بوده است.

در روزگار معاصر، بنا بر تهاجم فرهنگی و سیاسی، زبان فارسی را سه زبان عنوان می‌کنند و می‌گویند زبان ایرانیان فارسی، از افغانستانی‌ها دری و از تاجیکستانی‌ها تاجیکی است؛ این دیدگاه درست نیست. بنا به اسناد تاریخی و بنا به استناد زبان‌شناسانه، زبان مردم ایران، افغانستان و تاجیکستان یک زبان است و آن زبان فارسی است. اگر در افغانستان به این زبان دری یا فارسی دری و در تاجیکستان تاجیکی یا فارسی تاجیکی می‌گویند به معنای این نیست که به مصداق‌های جداگانه اشاره می‌شود بلکه به این معنا است که الفاظ، متفاوت است اما مصداق واحد است که این مصداق واحد همان زبان فارسی است.

سیاست‌گذاری رسمی و فرهنگی حکومت‌های افغانستان پس از سده نوزده درباره زبان فارسی در افغانستان تغییر کرد؛ تلاش رسمی صورت گرفت تا زبان فارسی را در افغانستان از عرصه ملی و رسمی کنار بزنند و زبان دیگر از جمله زبان پشتو، جای زبان فارسی را در این دو حوزه بگیرد اما زبان فارسی بنا به پیشینه تاریخی و جایگاه اجتماعی و فرهنگی‌ای که در افغانستان داشت، سیاست‌گذاری رسمی حکومت‌ها از نظر جامعه‌شناسی اجتماعی و فرهنگی زبان فارسی در افغانستان درست نبود؛ بنابراین زبان فارسی با وصف مداخلات سیاسی و فرهنگی‌ای که در قبال محدودیت رواج فرهنگی، اجتماعی و ادبی‌اش وجود داشته، همچنان جایگاه تاریخی و فرهنگی خود را در افغانستان حفظ کرده است.

یادداشت‌ها

۱- سدوزایی‌ها نام یکی از قبیله‌های پشتون افغانستان است که تعدادی از شاهان افغانستان متعلق

- به این قبیله هستند. (میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ۱۳۶۶، ص ۲۰۶)
- ۲- امان‌الله خان (۱۳۳۹-۱۲۷۱) از تاریخ (۱۹۲۹-۱۹۱۹) پادشاه افغانستان و از پادشاهان طرف‌دار نوسازی در افغانستان بود. (همان، ص ۲۴۰)
- ۳- محمدظاهرشاه (۱۳۸۶-۱۲۹۳) آخرین پادشاه افغانستان است، ۴۰ سال پادشاهی کرده است (همان، ص ۳۵۲)
- ۴- تیمورشاه (۱۲۰۷-۱۱۵۵) فرزند احمدشاه درانی است که بعد از احمدشاه دومین پادشاه افغانستان است. (همان، ص ۱۲۰)
- ۵- شاه شجاع (۱۸۴۲-۱۷۸۴) سال ۱۸۳۹ توسط انگلیس پادشاه افغانستان شد. این حمایت انگلیس از شاه شجاع برای اینکه پادشاه افغانستان شود، باعث شد که انگلیس‌ها وارد افغانستان شود. شاه شجاع به دلیل اینکه توسط انگلیس پادشاه شد و انگلیس‌ها وارد افغانستان کرد، از پادشاهان بدنام افغانستان است. (همان، ص ۱۸۲)
- ۶- احمدشاه درانی (۱۱۸۶-۱۱۳۴) در کودکی اسیر نادر افشار شد، بعد از اعضای ارتش نادر افشار شد. پس از قتل نادر افشار با پشتیبانی قبایل پشتون بر بخشی از ایران آن زمان که قلمرو کنونی افغانستان باشد، تشکیل حکومت مستقل داد که از آن زمان، افغانستان یک قلمرو سیاسی جدا از ایران دانسته شد. احمدشاه درانی را به این دلیل غازی می‌گویند که چندبار به هند لشکر کشید. (همان، ص ۱۰۳)
- ۷- محمود طرزی (۱۳۱۲-۱۲۴۴) از افغانستانی‌هایی بود که در ترکیه تحصیل کرده بود. ادبیات مدرن اروپایی را می‌شناخت، زبان ترکی و چند زبان اروپایی را می‌دانست. اساس‌گذار روزنامه‌نگاری نوین در افغانستان بود. در دوره پادشاهی امان‌الله خان، مدتی وزیر خارجه افغانستان بود. (عبدالقیوم قویم، مروری بر ادبیات معاصر افغانستان، ص ۳۲)
- ۸- محمد داوود از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ خورشیدی رییس‌جمهور افغانستان بود که سال ۱۳۵۷ در اثر کودتای حزب دموکراتیک خلق افغانستان (از طرف حکومت شوروی حمایت می‌شد) حکومت داوود سقوط داده شد و محمد داوود با ۱۸ تن از افراد خانواده‌اش در ارگ کشته شد. محمد داوود تغییردهنده نظام شاهی به نظام جمهوری است و از نخستین رییس‌جمهورهای افغانستان است. (میرغلام صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ۱۳۸۵، ص ۲۰۶)
- ۹- سرود کرکویه (سرود آتشکده کرکویه که این آتشکده در سیستان بوده است) از نیایش زرتشتیان سیستان است که در تاریخ سیستان از این سرود سخن رفته است. این سرود از قدیم‌ترین و زیباترین شعر شش‌هجایی پایان دوره ساسانی و آغاز دوره اسلامی در لهجه محلی سیستان است که

یکی از روایات کهن حماسی ایران در این سرود بازتاب یافته است. در آیین زرتشتی گفته می‌شود: آتش این آتشکده، هوش گرشاسپ پهلوان حماسی ایران باستان است.

فروخته باذا روش	خنیده گرشسپ هوش
همی برست از جوش	انوش کن می، انوش
دوست بذا گوش	به آفرین نهاده گوش
همیشه نیکی کوش	که دی گذشت و دوش
شاهها خدایگانا	به آفرین شاهی

(ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۱۳۰)

۱۰- نام افغانستان نخستین بار در مکاتبات و معاهدات رسمی توسط دولت انگلیس با افغانستان به کار رفته است. این نام برای اولین بار در نامه رسمی لارد اکلند انگلیس، ویسرای شبه‌قاره هند، در اگست ۱۸۳۸ که به شاه شجاع نوشته، ذکر شده است. پیش از آن معمولاً در اسناد رسمی و تاریخی، خراسان نام افغانستان بوده است. شاهان افغانستان خود را پادشاه خراسان می‌گفته‌اند. بعد از حضور انگلیس در منطقه و مراودات سیاسی بین پادشاهان افغانستان و انگلیس، این نام (افغان) بر خراسان گذاشته شده است. ریشه واژه «افغان» چندان مشخص نیست. پژوهشگران بر این باورند که: افغان معرب «اوگان، اپگان و پتان» است که به نام‌های قومی قوم پشتون افغانستان ارتباط دارد. (میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ۱۳۶۶، ص ۱۳۵)

منابع و مأخذ

- ۱- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۵)، تاریخ زبان فارسی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات سمت.
- ۲- ارانسکی، یوسف (۱۳۷۸)، زبان‌های ایرانی، ترجمه علی اشرف صادقی، تهران، نشر سخن.
- ۳- تاریخ سیستان (۱۳۹۲)، تصحیح ملک‌الشعرا محمد تقی بهار، چاپ سوم، تهران، انتشارات معین.
- ۴- خانلری، پرویز ناتل (۱۳۸۲)، دستور تاریخی زبان فارسی دری، چاپ پنجم، تهران، انتشارات توس.

- ۵- رهین، رسول (۱۳۸۵)، سرگذشت زبان فارسی دری، استکهلم سویدن، شورای فرهنگی افغانستان.
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۱)، روزگاران- تاریخ ایران، چاپ چهارم، تهران، نشر سخن.
- ۷- _____ (۱۳۸۶)، آشنایی با تاریخ ایران، تهران، نشر سخن.
- ۸- شهرستانی، شاه علی اکبر (۱۹۹۹)، پیدایش و تحول زبان فارسی دری، دهلی جدید، بنیاد فرهنگ و تمدن افغانستان.
- ۹- صفا، ذبیح الله (۱۳۸۹)، حماسه سرایی در ایران، چاپ پنجم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۰- غبار، میر غلام محمد (۱۳۶۶)، افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ سوم، کابل، نشر انقلاب با همکاری جمهوری.
- ۱۱- فضایی، حسن (۱۳۸۳)، تأثیر نظام‌های سیاسی و اجتماعی افغانستان بر ادبیات دری، کابل، مرکز مطالعات و تحقیقات راهبردی افغانستان.
- ۱۲- قبادیانی، ناصر خسرو (۱۳۷۳)، سفرنامه، تصحیح سید محمد دبیرسیاقی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات زوآر.
- ۱۳- قویم، عبدالقیوم (۱۳۸۵)، تاریخ ادبیات پارسی دری، کابل، انتشارات بیهقی.
- ۱۴- یاکوبسن، رومن (۱۳۸۵)، روندهای بنیادین در دانش زبان، ترجمه کورش صفوی (چاپ دوم)، تهران، نشر هرمس.
- ۱۵- یمین، محمدحسین (۱۳۸۲)، تاریخچه زبان پارسی دری «واقعیت‌ها»، کابل، انتشارات کابل.
- ۱۶- _____ (۱۳۸۴)، دستور زبان پارسی دری، کابل، انتشارات بیهقی.